

بسم الله البهى الابهى

برنامه هاى ضميمه جلسه شهادت

حضرت اعلى ارواحنا له الفداء

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هو الله

"ای بنده بهاء ، سرهاست که در پای آن دلبر یکتا افتاده و جانهاست که در سیل آن معشوق حقیقی در میدان وفا فدا گشته این از مقتضای عشق و محبت است و از شروط انجذاب و خلت ، یوسف رحمانی به چاه کنعانی افتاد و مسیح نورانی سر دار بیاراست ؛ سید حضور حنجر به خنجر بخشید و سرور ابرار شهید دشت کربلا گردید ؛ سلطان وفا هدف هزار تیر جفا شد ؛ جمال ابهی صد هزار بلایا تحمل فرمود و آثار زهر همیشه در دو پهلوی مبارک ظاهر بود ؛ حضرت قدوس در مشهد فدا سُبُوحٌ قَدُوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فرمود و جناب باب فدیتک روحی یا رَبِّ الْأَرْبابِ ندا کرد ؛ سلطان الشهداء و محبوب الشهداء زمین را بخون نازنین رنگین نمودند و شهدای خراسان به قربانگاه عشق شتافتند ؛ شهیدان یزد در مهد وفا مقرر گزیدند و جانبازان اصفهان مانند بازان به اوج شهادت پریدند . مقصود این است که این از مقتضای حضرت عشق است و باید چنین باشد و الا هر خاری دم از گل زند و هر جزئی آهنگ کل از حنجر برآرد ؛ هر خسیسی خود را شخص نفیس شمرد و هر اسیر طبیعتی خود را مظهر حقیقت داند ؛ لهذا امتحان به میان آید و افتتان رخ بگشاید و صادق از کاذب ممتاز گردد و علیک التحیه والثناء . ع ع "

منتخباتی از الواح و آثار مبارکه ج ۱ - ص ۱۲

لوح مبارک حضرت بهاءالله

"به علما از قول بهاء بگو ما به زعم شما مقصریم ، از نقطه اولی روح ماسواه فدا چه تقصیری ظاهر که هدف رصاصش نمودید. نقطه اولی مقصر ، از خاتم النبیین روح العالمین له الفدا چه تقصیری باهر که بر قتلش مجلس شوری ترتیب دادید . خاتم النبیین مقصر ، از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هویدا که صلیبش زدید . حضرت مسیح به زعم باطل شما کاذب ، از حضرت کلیم چه کذبی و افترائی آشکار که بر کذبش گواهی دادید . حضرت کلیم به زعم باطل شما کاذب و مقصر از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که در آتشش انداختید . اگر بگویید ما آن نفوس نیستیم می گوئیم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال . "

آیات الهی - ج ۱ - ص ۳۴۰

اقدام دشمنان ستمکار حضرت باب به اذیت و آزار آن بزرگوار و قیام آن خونخوار به شهادت آن حضرت سبب شد که به فاصله کمی ایران و ایرانیان گرفتار شدائد و مصائب گشتند. نفوسی که متصدی وقوع آن همه ظلم و جور نسبت به آن بزرگوار بودند همه گرفتار مصائب شدید گشتند و آنهایی که می توانستند جلوی این مظالم را بگیرند و نگرفتند به ورطه هولناکی گرفتار شدند که هیچ کس قادر نبود آنها را نجات بدهد. عواصف مصائب و بلاها چنان به شدت بر آنان وزید که اساس سعادت مادی آنها را متزلزل ساخت. از روزی که دست اعدا به مخالفت امر باب و اذیت آن بزرگوار بلند شد آفات و بلیات از جمیع جهات بر ستمکاران مسلط گشت و روح شریر آنها را دچار هلاکت و انعدام نمود. از طرفی امراض مختلفه مانند طاعون و غیره در نهایت سختی بر ستمکاران مسلط گشت و آنها را پایمال نمود و هر جا رسید ویران ساخت. شبیه و نظیر آن امراض شدید را کسی به خاطر نداشت و در صفحات تواریخ هم به ندرت قبل از آن ایام حدوث چنان مصائب شدید را می توان یافت. مرض طاعون جمیع طبقات را مقهور ساخت و همه مردم را در قبضه قدرت خود اسیر کرد خیلی دوران تسلط آن مرض طول کشید مردم ستمکار مدتها مبتلای سیل امراض بودند از طرفی مرض تب به سرزمین گیلان مسلط شد غضب الهی نه تنها اولاد آدم را فراگرفت بلکه دامنه آن به حیوانات و نباتات نیز شامل شد. انسان و حیوان جمیعاً گرفتار بلا بودند از طرفی دیگر، قحطی با نهایت شدت بروز کرد مردم تدریجاً جام مرگ دردناکی را می نوشیدند ولی از علت اصلی گرفتاری خودشان به این عذابها غافل بودند. نمی دانستند کدام دست تواناست که اینگونه آنها را مسخر کرده و کدام شخص بزرگوار است که بواسطه هتک حرمت او به این بدبختیها دچار شدند.

حسین خان حاکم شیراز که اولین شخصی بود که نسبت به حضرت باب اذیت و آزار روا داشت و با کمال خشونت رفتار کرد و سبب شد هزاران نفر از افراد رعیت به هلاکت رسیدند. این شخص به مصیبتهای بسیاری گرفتار شد مرض طاعون به قلمرو حکومت او تسلط یافت آن سرزمین را خراب و خطه فارس را به صحرای بی آب و علفی مبدل ساخت، انسان و حیوان را مقهور نمود. حسین خان از شدت گرفتاری و نزول بلا به فریاد و فغان آمد و دانست که جمیع زحماتش هدررفته ولی چاره ای نداشت. خطه فارس از شدت بیچارگی دست مساعدت به بلاد مجاور خود دراز می کرد حاکم خونخوار در اواخر ایام خود مبعوض و مورد تنفر دوست و دشمن گشت با نهایت حسرت مُرد دوستان و دشمنانش همه او را فراموش کردند. این بود عاقبت اول کسی که به اذیت حضرت باب قیام نمود.

دومین شخصی که با حضرت باب مخالفت کرد و به عداوت قیام نمود ، حاجی میرزا آغاسی بود . این شخص پست فطرت برای حصول مقاصد خویش و به جهت آنکه رضایت پیشوایان پست فطرت دوران خود را جلب کند از تشرف محمد شاه به حضور حضرت باب ممانعت کرد و اقدام نمود که حضرت باب را به نقاط دور دست آذربایجان محبوس سازد و پس از حبس و گرفتاری مراقبت شدید از آن حضرت می نمود . حضرت اعلی در زندان لوحی به عنوان او نازل فرمودند . در ضمن آن لوح مبارک به عاقبت سوء مشارالیه اشاره نمودند . از وقتی که حضرت اعلی نزدیک طهران رسیدند یک سال و نیم بیشتر نگذشت که غضب الهی بر وزیر نادان نازل شد از سریر عزّت به خاک ذلّت افتاد . بالاخره به جوار شاه عبدالعظیم پناهنده شد و به این وسیله خود را از چنگال خشم و غضب مردم به مکان امنی کشانید . از شاه عبدالعظیم ید قدرت الهی و دست منتقم قهار او را به خارج از حدود ایران تبعید کرد و در دریای مصائب و آلام غوطه ور ساخت تا آنکه در نهایت ذلت و بینوائی جان تسلیم کرد .

سربازانی که به امر آقاخان بیگک خمسه هیکل مطهر حضرت باب را هدف گلوله ساختند ، جمیعاً به نحوی عجیب به سزای عمل خویش رسیدند دویست و پنجاه نفر آنان در همان سال با صاحب منصبان خود بر اثر زلزله سختی هلاک شدند . این جمع در بین اردبیل و تبریز در ایام تابستان هنگام ظهر که در سایه دیواری پناه برده و به رغم حرارت هوا به لهو و لعب سرگرم بودند بغتّه بر اثر زلزله سختی زیر آوار مانده کل هلاک شدند . پانصد نفر دیگر از آنها سه سال بعد از شهادت حضرت باب به واسطه طغیان و سرکشی که مرتکب شده بودند به فرمان و امر میرزا صادق خان نوری همگی تیر باران شدند و مخصوصاً برای آنکه احدی از آنها باقی نماند فرمان داد دو مرتبه به آنها شلیک نمودند و امر کرد ابدان آنان را با شمشیر پاره پاره نمودند . این واقعه در تبریز اتفاق افتاد و برای عبرت مردم ابدان پاره آنها را در معرض تماشای مردم شهر قرار دادند این مطلب در بین مردم سبب شگفتی بود و همه می گفتند عجباً که همان عده ای که باب را هدف گلوله ساختند این گونه به سزای عمل خود رسیدند این حرف بر سر زبانها بود و ولولّه غریبی در بین مردم افتاده بود تا به سمع علمای بی انصاف رسید . فتوی دادند که هر کس که اینگونه سخنان بگوید مورد اذیت و زجر واقع گردد . بعضی مردم را به فتوای علما زدند و بعضی را جریمه نموده محبوس ساختند .

امیر نظام رئیس الوزراء که سبب شهادت حضرت اعلی گشت و برادرش وزیر نظام که با او در این جریمه شرکت داشت ، پس از دو سال به جزای عمل خویش رسیدند و به عذاب الیم مبتلا گشتند دیوار حمام فین کاشان از خون امیرنظام صدراعظم رنگین گشت هنوز هم آن خون باقی است و بر ظلم و ستمی که از دست امیرنظام به وقوع پیوسته شاهی صادق و گواهی راستگو و ناطق است .

شعر

این جوان مولوی بر سر که بود ؟
سیدی از آل پیغمبر و یا پیغمبری از شهر نور
قاصدی از پیش تاریکی ، ولی از راه دور
شال سبزش ، بر میان ،
شوکتش ، تا کهکشان
سطوتش ، از طلعتش فاش و عیان ،
رأفتش ، بی منتها
حرف او ، حرف خدا
شهبسوار ملک معنا ، مخزن اسرار عشق
کیست او ؟ سردار عشق
ساقی بزم آگست
جام سرشار از می نابش ، به دَست
قبله گاه مؤمنین و مؤمنات
در کَفَش ، اکسیر جانبخشِ حیات
ناسخ احکام قرآن ، شارع دورِ بیان
رهنمای اهل عالم ، مقتدای بایان
مکتبش ، پیکار با اوهام ، با تحقیرها
مقصودش ، وا کردن زنجیرها
عصمتش ، بالاتر از حدّ و بیان
در کلام آتشینش ، انسجام و اقتدار
در نگاه مهربانش ، انقطاع و انکسار
در تعالیمش ، فروغ زندگی
سروری در منتهای بندگی .

طایر قدسی که در پرواز همتایی نداشت - ص ۲۳

"... و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرقست، استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود؛ چنانچه کلّ استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می شود این به غیر امر الهی و مشیت مثبته ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید مگر به اذن الهی باشد و قلبش متصل به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئن به عنایات ربّانی. آیا این را به چه حمل می کنند؟ آیا به جنون نسبت می دهند چنانچه به انبیای قبل دادند و یا می گویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیّه این امور را متعرض شده اند؟ سبحان الله؛ در اوّل یکی از کتب خود که آن را قیوم اسماء نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود می دهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند "یا بقیّة الله قد فدیّت بکلی لک و رضیت السّب فی سبیلک و ما تمّنت الاّ القتل فی محبّتک و کفی بالله العلیّ معتصماً قدیماً." و همچنین در تفسیر هاء، تمنای شهادت خود را نموده اند: "کانتی سمعت منادياً ینادی فی سرّی أفدّی أحبّ الاشیاء الیک فی سبیل الله کما فدیّ الحسین علیه السّلام فی سبیلی و لو لا کنت ناظراً بذلک السرّ الواقع، فوالذی نفسی بیده، لو اجتمع ملوک الارض، کن یقدروا أن یأخذوا منّی حرقاً؛ فكیف العبد الذین لیس لهم شأنٌ بذلک و أنّهم مطرودون الی أن قال لیعلم کلّ مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل الله." آیا صاحب این بیان را می توان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی می نماید و یا به غیر رضای او امری طلب نموده؟ در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند.

جناب فاضل مازندرانی در مورد مراتب استقامت انیس می نویسد: "سپس در یوم شهادت، زن و خواهرش، فرزند دو ساله اش را به سربازخانه برده، گردوی انجمن شدند و خواهر چند بار به پایش افتاده، بوسه زد و با دیده گریان و قلب بریان همی نالیده، گفت: "ای برادر تو را به قرآن و پیغمبر آخر الزمان سوگند می دهم تقیه کن که در آئین اسلام رواست و خویش را از ورطه هلاک نجات بخش و بر زن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت ببخشا. " و او جواب چنین گفت: "ای خواهر

گر تیغ بارد در کوی آن شاه گردن نهادیم الحکم لله

و من سالها در این آرزو بودم، شکر خدا را که اکنون به مقصود می رسم و تو صبر و شکیبایی را پیشه کن و جزع و فرع منما. عنقریب به امر حضرت قادر قهار، قومی مبعوث شوند که ما را به بهترین اذکار و برترین آثار بستانند و بر جای این گروه که ما را واجب القتل می دانند به نصرت و جانفشانی قیام نمایند و مصرع و مدفن ما را محل نزول فیض و برکت الهیه شمارند و بواسطه ما به درگاه حق دعا و استغاثه کنند. پس دلتنگ مباش و صبر کن ... " آن گاه با ایشان وداع پسین نموده سوی قربانگاه خرامید ...

حضرت باب - جلد ۲ - (تألیف جناب محمد حسینی) ص ۵۶۳

آنچه واقع می شود باعث اعلائی امرالله است

در یکی از شب هایی که جلسه انس در محضر مبارک منعقد بود فرمودند: "بدانید و مطمئن باشید که آن چه واقع می شود باعث اعلائی امرالله است. " سپس اضافه فرمودند: "وقتی حضرت اعلی شهید شد، احباء محزون و دلخون بودند و اعداء بسیار مسرور که الحمد لله حضرت اعلی شهید شد. ولی اگر حضرت اعلی شهید نمی شد، جمال مبارک اظهار امر نمی فرمود. بعد جمال مبارک تبعید شدند؛ احباء محزون و دلخون و اعداء مسرور که الحمد لله حضرت بهاء الله تبعید شدند. ولی اگر جمال مبارک تبعید نمی شدند، لوح سلطان و لوح رئیس نازل نمی شد و امرالله منتشر نمی گشت. پس معلوم می شود که آن چه واقع می شود باعث اعلائی امرالله است و دست غیبی دارد کار می کند. "

خاطرات ۹ روزه - نوشته جناب نورالدین ممتازی - ص ۴۳

قسمتی از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه

" حضرت اعلی روحی لَهُ الفِدا و جمال ابهی کینونتی لِقْدُومِ أَحِبَّائِهِ الفِدا جمیع ما ها را به روش و سلوک دلالت و به جانفشانی هدایت فرمودند که چگونه باید از راحت و آسایش و خوشی خویش بیزار گردیم و به جهتِ فوز و فلاح دیگران جان نثار کنیم . آن ذاتِ مقدّس با وجودِ عُلُوّ ذات و سُمُوّ حقیقتِ خویش به جهتِ هدایت ما تحمّل غل و زنجیر نمود و در مدّتِ زندگانی در این جهان فانی آنی نیاسود و دقیقه ای راحت نفرمود و سر به بالین سکون و آرام ننهاد و در جمیع ایّام در مِحَن و آلام بود . حال چگونه سزاوار است که ما قیام ننمائیم ؟ البته انصاف چنین اقتضا نماید که این تخم پاکِ افشانده را آبیاری کنیم و آن نهالهای مغروسه را باغبانی نمائیم , بکلی خود را فدای عالمِ انسانی نمائیم تا روی زمین بهشتِ برین گردد و وَجْهِ غَبْرَاءِ جَنّتِ ابهی شود وَالَا عاقبت , حرمانِ عظیم است و خُسرانِ مُبین و عَلَیْکُمُ التَّحِیَّهُ وَ الشَّاءُ . ع ع "

مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۴ ص ۵۲

هنگام عبور حضرت باب از کوچه ها و خیابانهای تبریز انبوه جمعیت تماشاچی موج می زد . مسئولان امور اگر چه از هجوم بایبان خائف بودند ولکن از سوی دیگر اسارت حضرت باب را نشانی از قدرت خود و ناتوانی آن حضرت می شمردند ؛ لذا به منظور نمایش قدرت خود آن حضرت را احتمالاً بیش از مسافت موجود میان سربازخانه و خانه های مجتهدین تبریز در شهر گردش داده اند . چند ساعت پس از خروج از سربازخانه ، حضرت باب را مجدداً بدان مکان عودت دادند . علل انتخاب سربازخانه به عنوان بازداشتگاه حضرت باب روشن بود . نخست آنکه قرار بود در آن محل تیرباران شوند ؛ دوم از سربازخانه به قدر کافی حمایت می شد و در صورت هجوم بایبان (به زعم دولتیان) برای رهائی حضرت باب ، سرباز و مهمات به قدر کافی در آن محل موجود بود . چرا هفتصد و پنجاه سرباز مأمور تیرباران حضرت باب و جناب انیس شدند نیز علل روشن دارد . نخست آنکه با این عمل موجبات ارباب سایر اصحاب فراهم می شد ؛ دوم آنکه به زعم دولتیان شخص خاصی مسئول مستقیم قتل حضرت باب تلقی نمی گردید و انتقام از آن مسئول میسر نمی شد ؛ زیرا هفتصد و پنجاه تن مسئول قتل حضرت باب محسوب می شدند . زعیم الدوله به نقل از پدرش می نویسد که در آن روز در سربازخانه سه فوج از سربازان حضور داشتند ... فرمانده فوج بهادران یا تیپ ارامنه ، سرهنگ سام خان ارمنی اصلاً اهل ارمنستان روسیه بود که به قول مُعینُ السلطنه تبریزی هنگام جنگ روس و ایران به ایران آمده سپس ظاهراً به آئین اسلام گرویده بود ... میرزا حسن خان وزیر نظام این طور صلاح می دانست که فوج سامخان که مرکب از ارامنه و تنی چند از آسوریان و نیز اسیران روسی در ایران بود مأمور اجراء حکم اعدام حضرت باب و جناب انیس شود ؛ زیرا احتمال می داد که افراد معتقد به اسلام و ارادتمند به سادات ممکن است از اجراء حکم اعدام فرزند رسول اکرم خودداری نمایند .

حضرت باب - جلد ۲ - (تألیف جناب محمد حسینی) ص ۸ - ۵۶۷

نصوص مبارکه جمالقدم درباره مقام حضرت نقطه اولی

جمال اقدس ابهی درباره حضرت اعلی می فرمایند ، قوله تعالی :

" اوست باب اعظم و صراط اقوام و درّه اولی و کلمه علیا و سدره منتهی و غایت قصوی . لَوْلَاهُ مَا عَرَفَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ مَا اَطَّلَعَ بِهِ نَفْسٌ ... " ۱

و نیز می فرمایند ، قوله الاحلی :

" ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کلّ انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاء است . " ۲

و همچنین می فرمایند ، قوله الامنع :

" نفسی که الیوم به کلمه الله ناطق همان نقطه اولی است که مرّه آخری ظهور فرمود . " ۳
هم چنین می فرمایند ، قوله تعالی : " آن حضرت (حضرت ربّ اعلی) بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و بر کرسی یحکم ما یرید ساکن و هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیّت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیّت امر او و جمیع قول ها به تصدیق او منوط است و تمام امور به امر او محتاج و ما سواى او به امر او مخلوقند و به حکم او موجود و اوست مظهر اسرار الهی و مبین حکمت های غیب صمدانی . " ۴

لَوْلَاهُ مَا عَرَفَ ... : اگر او نبود احدی خداوند را نمی شناخت و نفسی از او مطلع نمی گردید .

۱- ر حیق مختوم ص ۱۹۲

۲- رساله دور بهای ص ۴۵

۳- مجامع تحقیق جلد ۱

۴- آیات الهی ج ۲ ص ۲۳۲

زیارت مقام مقدس اعلی در حضور حضرت عبدالبهاء

هفته ای یک مرتبه روزهای یکشنبه فیض زیارت مقام مقدس حضرت اعلی در حضور مبارک نصیب ما می شد . آه چه کیفیتی بود و چگونه حالتی . زیارت نامه را خود هیکل مبارک تلاوت نمی فرمودند و امر می فرمودند که یکی از احباب خوش صوت به لحن حجازی بخواند . وقتی وارد مقام مقدس حضرت اعلی می شدند برای اینکه ابهت مقام را گوشزد نمایند با سر پنجه راه می رفتند . حتی کلمه ای هم اداء نمی فرمودند . وقتی می خواستند به شخصی امر فرمایند که زیارتنامه بخواند آهسته آهسته با سر پنجه به سوی آن شخص تشریف برده ، دست او را گرفته از ما بین جمع به سوی ورقه زیارتنامه که به دیوار آویخته شده بود آورده و با اشاره دست به او می فهماندند که باید تلاوت نماید . بدین ترتیب خضوع و خشوع و عبودیت مبارک را به آن عتبه مقدسه نشان می دادند و خود داخل جمع می شدند که شاخص نباشند و متوجه وجود مبارکش نباشیم .

خاطرات نه روزه - نوشته جناب نورالدین ممتازی - ص ۷۲

مناجات از آثار حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاهُ

هو الله

ای پروردگار ، عاشقان را از بلا ، ساغر لبریز در کام ریز و مشتاقان را در راه محبت زهر ، شهد کن و نوش ، نیش نما . سر ها را زینت سنان کن و دلها را هدف سهم بی امان فرما . این جان پژمرده را در سیل فدا ، زنده فرما و این قلب افسرده را به کأس جفا ، طراوت و لطافت بخش . مدهوش جام الست کن و سرمست پیمانه به دست فرما . به جانفشانی مؤید فرما و به قربانی موفق کن . تویی مقتدر و توانا و تویی دانا و بینا و شنوا . ع ع

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان ص ۴۴۸

هُوَ السَّمْعُ الْبَصِيرُ

یا یوسف ، در ایامی که اسمی ، یوسف در حبس بود تفکر نما و همچنین هنگامی که در پثر بود و قبل او ، در حضرت خلیل ملاحظه کن و همچنین توجه ذبیح را الی مَقَرِّ الْفِدَا . آن چه بر حضرت روح وارد شد به نظر آر و تفرّس کن و همچنین در خاتم انبیاء ، روح ما سواه فداه ، حضرت مُبَشِّرْ نقطه بیان ، روح مَنْ فی الملكوت فداه و ما وَرَدَ علیه لیسَ بَعیدِ . اکثری شنیده اند و برخی دیده اند . آنچه بر نقطه و معشر انبیاء و مرسلین وارد شد ، سبب اعلاء کلمه الله و ارتفاع امر و انتشار آن بوده . هر صاحب بصری شهادت می دهد که خُسران با نفوس ظالمه بوده و ربح با آن نفوس مقدّسه مطهره ...

آیات الهی ج ۲ ص ۳۸۳

مقام حضرت باب

دوره کوتاه امر حضرت باب و محدودیت دائره اجرای احکام و فرائض آن حضرت نباید به هیچ وجه میزان سنجش حقانیت و عظمت امر آن حضرت قرار گیرد . حضرت بهاءالله می فرماید : فاصله کوتاهی که این امر اعظم بدیع را از ظهور قلم جدا نمود رمزی است که احدی پی به آن نبرد و سرّی که هیچ نفسی به گُنه آن راه نیابد . مدّت آن از قبل مقدّر و احدی جز واقفین بر اسرار مکنونه کتاب من علّت آن را ادراک ننماید ... وقوعات عجیبه قبل از ظهور حضرت باب و حوادث مُحزنه دوره حیات پر انقلاب آن حضرت و فاجعه معجزه آسای شهادت و سحر نفوذش در قلوب اعظم و مشاهیر هموطنان خویش که هر یک از فصول تاریخ مُهیج نبیل بر آن قضایا گواهی می دهد جمیع این امور مؤیّد حقانیت ادّعای حضرت اعلی نسبت به مقام رفیع و ارجمندی است که در بین انبیاء دارا بوده اند .

دور بهائی ص ۴۵

قسمتی از توقیع مبارک حضرت اعلی که خطاب به محمد شاه قاجار در قلعه ماکو نازل گشته است :

خداوند شاهد است که مرا علمی نبود ؛ زیرا در تجارت پرورش نمودم . در سنه ستین ، قلب مرا مملو از آیات محکمه و علوم مُتَقَنَّهُ حضرت حجه الله علیه السلام فرمود ، تا آن که ظاهر کردم در آن سنه ، امر مستور را و رُکن مخزون را ؛ بشأنی که از برای احدی حجتی باقی نماند ... و در همان سنه رسول و کتاب به حضور آن حضرت فرستادم که آنچه لایق بساط سلطنت است در امر حجت حق اقدام شود و از آنجائی که مشیت الله بر ظهور فتنه صَمَاءِ دَهْمَاءِ عَمَاءِ طَحْیا قرار گرفته بود به حضور نرسانیده اند و مانع شده اند اشخاصی که خود را دولت خواه دانسته اند تا الی الآن که قریب چهار سال است کَمَا هُوَ حَقُّهُ احدی به حضور معروض نداشته . الآن چون اجل قریب است و امر دین است نه دنیا ، رشحه ای به حضور معروض داشته شده . قسم به خداوند که اگر بدانی در عرض این چهار سال چه ها بر من گذشته است از حزب و جُندِ حضرتت ، نَفَس را به نَفَس نمی رسانی از خشیه الله ؛ اِلَّا و آن که در مقام اطاعت امرِ حجه الله بر آئی و جبرِ کسرِ آنچه واقع شده فرمائی . در شیراز بودم از خبیث شقی ، حاکمش ظلمها دیدم که اگر بعضی از آن را مَطَّلَع شوی ، هر آینه به عدل انتقام کشی ؛ زیرا که بساط سلطنت را به ظلم صِرف الی یومِ القیامه مورد سَخَطِ الله نمود و از کثرت طغیانِ شُرَبِ خمرش که هیچ حکمی را از روی شعور نمی کرد ، خائفاً مُضْطَرّاً بیرون آمد به عزمِ حضورِ کثیر النورِ آن بساط جلالت ، تا آن که مرحوم معتمد الدوله بر حقیقت امر مَطَّلَع شده و آنچه لازمه عبودیت و خلوص بالنسبه الی اولیاء الله بود بجای آورده . بعضی از جُهَالِ بِلَدَش ، چون در مقام فساد بر آمدند ، مدّتی در عمارت صدر ، مستوراً اقامه به حق الله نمود تا آن که با رضاء الله به محل فردوس خود متّصل گشت ... و بعد از صعود آن به عالم بقا ، گر گین شقی با پنج نفر ، هفت شب بلا اسبابِ سفر ، به تزویر و قسم های دروغ و جبر صِرف ، حرکت داد . فَاهِ آهِ عَمَّا قُضِيَ عَلَیَّ تا آن که از جانب آن حضرت حکم به سفر ماکو آمد ... قسم به سید اکبر که اگر بدانی در چه محل ساکن هستم ، اوّل کسی که بر من رحم خواهد کرد حضرتت می بود . در وسط کوهی قلعه ایست ؛ در آن قلعه از مرحمت آن حضرت ساکن و اهل آن منحصر است به دو مُسْتَحْفِظ و چهار سگ . حال تصوّر فرما چه می گذرد ... قسم به حق الله که آن کسی که راضی به این نوع سلوک با من شده ، اگر بداند با چه کسی است هرگز فرحناک نشود ... و حال آنکه بعد از آنکه مَطَّلَع شدم به این حکم ، نوشته ای به حضور مُدَبِّرِ مَلِک فرستادم که وَ الله به قتل رسان و سر مرا بفرست هر جا که می خواهی ؛ زیرا که زنده بودن و بلا جُرم به محلّ مُذْنِبین رفتن سزاوار نیست از برای مثل من ؛ آخر جوابی ندیدم ؛ اگر چه یقین است که جناب حاجی بِکَمَا هِیَ امر ، علم نرسانیده ؛ والا

قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلاحق محزون نمودن ، اشدّ است از تخریب بیتُ الله و قسم به حق که امروز منم بیتُ الله واقعی ...

در این جبل فرو مانده ام و به موقفی آمده ام که احدی از اوّلین مبتلا نشده و احدی هم از مُذنبین متحمّل نشده ... به حق خداوند که اگر بدانی آن چه می دانم ، کلّ سلطنت دنیا و آخرت را می دهی بر این که مرا راضی نمائی در اطاعت حق ... و اگر قبول نفرمائی خداوندِ عالم کسی را مبعوث فرماید لِإِقَامِهِ أَمْرِهِ و كَانَ وَعْدُ اللَّهِ مَفْعُولاً ...

منتخبات آیات از آثار نقطه اولی صص ۱۴ الی ۱۸

حکایت

حضرت عبدالبهاء حکایت می فرمایند : در ایامی که حضرت اعلی تحت نظر مأمورین دولت مرکزی به جانب طهران عازم بودند ، در نزدیکی های کاشان قبل از ورود به شهر و خانه حاجی میرزا جانی ، در کاروانسرای مقرر گرفتند . جوانی از بابیان شهر کاشان چون خبر قرب ورود حضرت باب را شنید به تکاپو افتاد و سرانجام به کاروانسرای که مسکن آن حضرت بود راه یافت ؛ ولی هر چه گشت نشانی از محبوب نیافت ؛ تا آن که به جوانی خوش سیما و کلاهی برخوردار و از وی جویای شخص باب شد . جوان کلاهی فرمود : چگونه جرأت می کنی نام باب را علناً بر زبان رانی ؟ جوان کاشانی گفت : او محبوب من است و به رایگان حاضر به نثار جان در رهش هستم . جوان کلاهی فرمود : از محبوب خود چه دیدی که این سان شیفته وجودش گشتی ؟ جوان کاشانی به سادگی گفت : به سرعتی مُحیّر عقول از قلم مبارکش به فطرت آیات نازل می شود که احدی را قدرتِ اِتیانِ مثل آن نیست . جوان کلاهی فرمود : اگر کسی دیگر نیز چون او اِتیانِ آیات کند آیا سر به خطّ ارادتش می نهی ؟ جوان کاشانی پاسخ گفت : بی تردید جز او در زمان ما صاحبِ آیاتی نیست . جوان کلاهی قلم به دست گرفت و چون باران ریزان آیات و یّانات محکمه متینه از قلمش صادر گشت . کاشانی بی اختیار جوان کلاهی را در آغوش گرفت و های های گریست و عرض کرد : یا محبوبیِ الاعلی .

بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند : ... علّت این که جوان کاشانی حضرت اعلی را در ابتدا شناخت تغییر لباس آن حضرت و مُلبّس بودن به لباس عادی بود ؛ زیرا مأمورین عمامه و شال که علامت سیادت بود ، از آن حضرت گرفته بودند تا شناخته نگردد .

آهنگ بدیع سال ۲۳ شماره ۳ و ۴ ص ۸۵

قسمتی از بیان حضرت ولی امرالله

حضرت ولی عزیز امرالله درباره شخصیت حضرت باب می فرمایند :

حضرتش از حیث جمال و نجابت بی نظیر و در شخصیت ، ملایم ولی پر قدرت بود . جذاییت طبیعی آن حضرت با چنان حکمت و درایتی همراه بود که بلافاصله پس از اظهار امر به شخصیتی محبوب در سراسر ایران تبدیل شد . تقریباً تمام نفوسی که به لقای آن حضرت فائز می گشتند مجذوب و منقلب می شدند و اغلب زندانبانان و محافظان خود را در ظل امر الهی درآورد و چه بسیار نفوس بدخواه را که به دوستان صمیمی تبدیل نمود .

دو ظهور پیاپی ص ۴۸

استقرار رمس اطهر در مقر ابدی خویش

بنای مقام حضرت باب ... با مشقّت فراوان در محلی ساخته شد که آن را حضرت بهاءالله شخصاً انتخاب فرموده بودند ، اگر چه انتقال رمس اطهر به اراضی مقدّسه توأم با خطرات بی شمار و زحمت بسیار بود . حضرت ولی امرالله در این باره بیان فرمودند که اگر در گذشته خون شهیدان بذری بود که از آن ایمان افراد به بار می آمد ، در این روز بذری است که تأسیس تشکیلات نظم اداری بهائی را میسر می سازد و چنین بصیرتی به این حقیقت که مرکز اداری نظم جهانی حضرت بهاءالله در سایه مقام اعلی مرقد حضرت باب ، پیغمبر شهید تأسیس گشته معنای خاصی می بخشد ... حضرت ولی امرالله با بیانی حزن انگیز در شرح اهمّیت این مشروع که با مشقّات فراوان انجام پذیرفت چنین می فرماید :

" چون این امر به کمال احترام و احتشام اختتام پذیرفت و عنصر اعزّ الطّف حضرت اعلی به تأییدات غیبیه و توفیقات صمدانیّه آمناً سالمّاً محفوظاً محروساً در مقرّ ابدی خویش در آغوش جبل مقدّس ربّ استقرار یافت حضرت عبدالبهاء که تاج مبارک را از سر برداشته و کفش ها و لبّاده مبارک را به یک سو نهاده بودند به جانب تابوت خم شدند و در حینی که شَعَرَات نقره ای فام آن طلعت نوّار در حول رأس منیر پریشان و چهره مبارک مشعشع و درخشان ، جبین را بر کنار صندوق قرار داده به صدای بلند شروع به گریه نمودند به طوری که حاضرین از تأثرات و احزان قلبیّه هیکل اطهر به ناله و حنین درآمدند و آن شب از کثرت تألّمات و خلجان احساسات خواب از دیدگان مبارک متواری گردید . "

قرن انوار ص ۱۲

دلیل قوانین شدیدی که توسط حضرت باب نازل گردیده است

"... قوانین و احکام شدیدی که توسط حضرت باب نازل شده است ، فقط زمانی به خوبی مفهوم واقع خواهد شد که با در نظر گرفتن بیانات ایشان درباره ماهیت ، هدف و خصلت ظهورشان مورد بررسی قرار گیرد . از آن جا که این اظهارات مصرحاً آشکار می سازد ، دیانت بابی ماهیّتاً حالت یک انقلاب مذهبی و حتّی اجتماعی داشت و بنابراین بایستی کوتاه مدّت ولی مشحون از وقایع مؤلمه و همچنین اصلاحات اساسی و انقلابی می بود ... برای تأمین استقلال ظهور جدید و همچنین تدارک زمینه برای ظهور قریب الوقوع حضرت بهاء الله ، حضرت باب مجبور بودند که به وضع قوانین شدید بپردازند ؛ حتّی با وجود این که بسیاری از این قوانین هیچوقت اجراء نشد ، ولی صرف این حقیقت که ایشان به تنزیل این دستورات پرداختند ، بنفسه دلیل خصلت مستقل دیانت ایشان است و توانست موجب ایجاد هیجان گسترده و برانگیختن مخالفت علماء شود که منجر به شهادت ایشان در نهایت امر گردید ."

انوار هدایت شماره ۱۵۴۵

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هوالبهی

یا حضرت علی قبل اکبر یوم شهادت حضرت اعلی روحی لَدِمَه الْمُطَهَّرِ فداست . الیوم یومی است که آفتاب حقیقت در پس سحاب عنایت رفت . امروز روزیست که آن مه تابان افول نمود . امروز روزیست که آن تن نازنین پاک ، در خاک و خون غلطید . امروز روزیست که آن سینه بی کینه چون آئینه از هزار رصاص ، مشبّک شد . امروز روزیست که آن سراج الهی از زجاج جسمانی ، انفکاک نمود . امروز روزیست که ناله ملأ اعلی بلند است . امروز روزیست که اهل ملکوت با چشمی گریان و قلبی سوزان در فریاد و فغانند . ع ع

ایام تسعه ص ۱۸۸ - ۱۸۷

لوح مبارک حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله می فرمایند :

ای نصیر در ظهور اولم به کلمه ثانی از اسمم بر کل ممکنات تجلی فرمودم ؛ به شأنی که احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را به رضوان قدس بی زوالم دعوت فرمودم و به کوثر قدس لایزالم خواندم . مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی از اصحاب ضلال ظاهر به شأنی که لَنْ يُحْصِيَهُ إِلَّا اللَّهُ . تا آن که بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و به رصاص غلّ و بغضا مجروح ساختند ؛ تا آن که روحم به رفیق اعلی راجع شد و به قمیص ابهی ناظر و احدی تفکر ننمود که به چه جهت این ضرّ را از عباد خود قبول فرمودم چه که اگر تفکر می نمودند در ظهور ثانیم به اسمی از اسمایم از جمال محتجب نمی ماندند ... با این که در جمیع الواح بیان جمیع عبادم را مأمور فرمودم که از ظهور بعدم غافل نمانند و به حجاب اسماء و اشارات از ملیک صفات محتجب نگردند .

نافه مکنون ص ۱۷۳

قسمتی از لوح مبارک کرمل

« یا کرملُ احمَدی رَبِّکَ قَدْ کُنْتَ مُحْتَرَقَهُ بِنَارِ الْفِرَاقِ إِذَا مَا جَ بَحْرُ الْوِصَالِ أَمَامَ وَجْهِکَ بِذَلِكَ قَرَّتْ عَیْنُکَ وَ عَیْنُ الْوُجُودِ وَ ابْتَسَمَ ثَغْرُ الْغِیْبِ وَ الشُّهُودِ . طُوبَى لَکَ بِمَا جَعَلَکَ اللَّهُ فِی هَذَا الْیَوْمِ مَقَرَّ عَرْشِهِ وَ مَطْلَعَ آيَاتِهِ وَ مَشْرِقَ بَیِّنَاتِهِ . طُوبَى لِعَبْدٍ طَافَ فِی حَوْلِکَ وَ ذَكَرَ ظُهُورَکَ وَ بُرُوزَکَ وَ مَا فُزْتَ بِهِ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ رَبِّکَ . خُذِ کَأْسَ الْبَقَا بِاسْمِ رَبِّکَ الْأَبْهَى ثُمَّ اشْکُرْهُ بِمَا بَدَلَ حُزْنِکَ بِالسُّرُورِ وَ هَمَّکَ بِالْفَرَحِ الْأَکْبَرِ . رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ يُحِبُّ الْمَقَامَ الَّذِی اسْتَقَرَّ فِيهِ عَرْشُهُ وَ تُشْرِفُ بِقُدُومِهِ وَ فَازَ بِلِقَائِهِ وَ فِيهِ ارْتَفَعَ نَدَائُهُ وَ صَعِدَتْ رَفْرَاتُهُ ... »

ملکه کرمل صص ۴ و ۵

هوالابهی

ای عبد علی و عبد بهاء هر کس به عبودیت علی یعنی حضرت اعلی روحی لَهُ الْفِدَاءَ کَمَا هِيَ حَقُّهَا قیام کرد به شرف عبودیت جمال ابهی فائز شد . از جمله این عبد از بدو طفولیت یعنی زمان شیرخواری از پستان عبودیت آن نیراعلی شیر نوشیده ، نشو و نما نمودم ؛ لهذا به شرف آغوش عبودیت جمال ابهی مشرف گشتم . پس خوشا به حال تو و من هر دو که در ظلّ عبودیت حضرت مبشّر روحی فداء و حضرت جمال ابهی کینونتی لِعَتَبَتِهِ النَّوراء فدا داخل شدیم و بِهِدِهِ نَفْتَحُرُ بَيْنَ الْمَلَاءِ الْاَعْلَى وَ نَتَبَاهِي فِي مَلَكُوتِ الْاِنْشَاءِ طُوبَى لَنَا ثُمَّ طُوبَى ؛ بُشْرَى لَنَا ثُمَّ بُشْرَى مِنْ هَذِهِ الْمَوْهَبَةِ الْكُبْرَى وَ الْبَهَاءُ عَلَيْكَ .

ع ع

منتخبات مکاتیب ج ۵ ص ۱۵۰

بیان حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله در لوح مبارک خطاب به سلمان درباره مقام شهادت حضرت اعلی می فرمایند :

« ... اِذَا مَقْبِلٌ وَ مُعْرِضٌ فِي يَوْمٍ مَقَامٌ بَاشَدٌ وَ عَوَالِمُ الْهَيْ مَنْحَصَرٌ بِهَذَا الْعَالَمِ بُوْد ، هَرَكْزَ ظُهُورِ قَلْبِمْ خُود رَا بِهَ دَسْتِ اَعْدَاءِ نَمِي گَزَاشْتِ وَ جَانِ فِدَا نَمِي نَمُود . قَسَمٌ بِهَ آفَتَابِ فَجْرِ اَمَرُ کِهَ اِگَر نَاسٌ بِهَ رَشْحِي اَز شُوقِ وَ اَشْتِيَاقِ جَمَالِ مَخْتَارِ دَر حِيْنِي کِهَ اَن هِيْکَلِ صَمْدَانِي رَا دَر هَوَا آوِيْخْتَنْدَ مَطَّلَعِ شُوْنَد ، جَمِيْعِ اَز شُوقِ جَانِ دَر سَبِيْلِ اِيْنِ ظُهُورِ عَزِّ رَبَانِي دَهْنَد ... »

حضرت نقطه اولی ص ۳۴۸

اثرات روحانی حضور حضرت اعلی در ماکو و چهریق

حضرت نقطه اولی را از تبریز بعد از چهل روز به ماکو اعزام داشتند . محبس ماکو به صورت قلعه ای بر قلّه کوه بود و جز یک راه به خارج و قریه نداشت . حضرت اعلی نه ماه در این سجن محبوس بودند و شب ها چراغ نداشتند و سرما به حدّی بود که موقع وضو آب به صورت مبارک یخ می بست . بعد از مدتی اهالی و حاکم ماه کو که عموماً گُرد و سنی بودند چنان مجذوب و مفتون طلعت اعلی شدند که حاجی میرزا آغاسی ناچار شد آن حضرت را در جمادی الاولی سنه ۱۲۶۴ برابر آپریل ۱۸۴۸ از ماه کو به چهریق منتقل نماید . در ماه کو به علّت انجذاب علی خان کرد (حاکم مقتدر ماه کو) کثیری از مؤمنین به شرف زیارت مولایشان فائز شدند ؛ از جمله جناب ملا حسین بشرویه ای از خراسان پیاده بیش از هزار مایل راه پیمودند و در نوروز همین سال به حضور مبارک مشرف گشتند و جناب وحید نیز به فیض تشرّف به ساحت مولای معبودشان فائز شدند...

(میرزا آغاسی) ایشان را در دهم آپریل ۱۸۴۸ به قلعه چهریق منتقل نمود و به حاکم چهریق یحیی خان کرد که برادر زن محمد شاه و دائی ناصرالدین میرزای ولیعهد بود سپرد ؛ امّا یحیی خان هم مجذوب حضرت اعلی شد و تا آخر دوران سجن مبارک بسیار مراعات نمود . حضرت باب مدت ۲۷ ماه یعنی دو سال و سه ماه در چهریق محبوس بودند ولی بر قلوب و ارواح حاکم و به هدایت ناس قائم چنان که زائرین و مقبلین و واردین بیش از حد پذیرائی آن قریه شدند و اهالی با وجودی که سنی و گُرد و متعصب تر از اهل ماه کو بودند بیش از آنها مجذوب و مفتون آن حضرت گشتند . جناب میرزا اسدالله خوئی ملقب به دیّان از اولین نفوسی بودند که در این دوران به شرف ایمان و حضور فائز گردیدند و جناب خال اعظم (جناب میر سید علی) که به منزله پدر آن حضرت بودند از جمله آخرین نفوسی بودند که به فوز لقا در چهریق فائز شدند و بعد از این تشرّف در طهران اسیر و سرحلقه عشاق سبعة شهید در ارض طا گشتند

....

سلطان رسل صص ۲۳ - ۲۱

قسمتی از کتاب بهاءالله و عصر جدید

حضرت باب می فرمایند : « به قسمی حق را پرستش نمائید که اگر هر آینه مکافات آن نار باشد در عبادت فتوری حاصل نشود و اگر عبادت از روی خوف باشد این نیز مقبول در گاه مقدس نه و اگر به امید جنت پرستش کنید ، خلق او را با او شریک نموده اید . »

عبارت مذکوره اخیره جوهر مقصود حضرت را بیان می کند که چگونه تمام حیات مبارکش به نار حبّ الهی مشتعل بوده و معرفت الله و محبت الله و ظهور کمالات و سنوحات الهیه و تمهید سبیل ظهور من یُظهِرُهُ الله همانا مقصد اعلی و یگانه امیدشان بوده ؛ نه خوفی از تمنای موت و رُعبی از نوشیدن سم مهلک ؛ بلکه محبت الله چنان غلبه نموده بود که نفس شهادت ، اعظم منقبت جان و روان و فدیت بکلی لک ، منتها آرزو در هر آن .

بهاءالله و عصر جدید ص ۲۶

ورود رمس مطهر به عکا

نورالدین زین می نویسد :

« ... در آن ایام یک کشتی بخاری کوچکی بود به نام جولی که از بیروت به حیفا و عکا می آمد و مجدد مراجعت به بیروت می کرد ؛ لهذا امانه الله العلیا با عده ای از صندوقهای مختلفه با همان کشتی صبح روزی وارد عکا شدند و عرش اعظم اعلی به ید من اراده الله البهی الابهی تسلیم گردید .

در عکا شخصی بود معروف به شیخ طریقت شاذلیه ؛ تکیه و تابعین در قرای اطراف داشت . شبی که صبح آن میعاد ورود سفینه مذکوره به بندر عکا بود ، شیخ مشاراً الیه وفات می نماید و نظر به مکان و مرکز او ، دوائر حکومتی و مؤسسات رسمی و از جمله دوائر گمرک ، کل در آن روز تعطیل و خلق در تکیه جمع و به مراسم عزاداری مشغول ؛ لهذا اشیاء از سفینه خارج و داخل گمرک شد . رئیس و اعضاء و اجزاء و موظفین رسمی که باید اشیاء را فحص و تدقیق کنند هیچیک حاضر و موجود نبودند . حقیر در همان لحظه در گمرک حاضر بودم . جز یک پاسبان کسی دیگر نمود . چون پرسیده و فهمید که واردین از جماعت عباس افندی هستند اشاره کرد که این اشیاء را بردارید و بروید زیرا مأمور معاینه موجود نه . البته به آن پاسبان خوش زبان وجهی داده شد و به آن سهولت و آسانی که ید قدرت الهی فراهم ساخته بود امانه الله العلی الاعلی به ید غصن اعظم و سر اکرم به مکن امن و امان و کنز جود و اطمینان رسید و تسلیم گشت . »

عهد اعلی ص ۴۱۰ و ۴۱۱

شأن و مقام حضرت اعلی

الف - مظهریت کلی حضرت اعلی و مقام مبشریت ایشان.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: “ظهور کلی مستقل، به جمال مبارک ابهی و حضرت اعلی مبشر جمال مبارک روحی لَهُمَا الْفَدَاءِ منتهی شد. مرکز میثاق، حضرت اعلی را «مَظْهَرِ رُبُوبِيَّتِ عَظْمَى»، «آفتاب جهان بالا»، «مطلع ربوبیت» و «ربِّ اعلای جمیع امم» خوانده اند. اما بین مقام ایشان و حضرت بهاءالله تفاوت قائل شده اند و ظهور حضرت باب بالنسبه به ظهور حضرت بهاءالله را مانند سپیده دم نسبت به طلوع خورشید، ذکر فرموده اند. می فرمایند: “ظهور حضرت باب عبارت از طلوع صبح است. چنان که طلوع صبح بشارت به ظهور آفتاب می دهد همین طور حضرت باب علامت شمس بود، یعنی صبحی بود نورانی که آفاق را روشن کرد و آن انوار کم کم نمایان شد تا عاقبت مهر رخشان جلوه نمود. حضرت باب مبشر به طلوع شمس بهاءالله بود...”

ب - مقام نفخهٔ اولی در صُور

بعث و ظهور حضرت اعلی نفخهٔ اولی در صُور است که در سورهٔ قرآنی زُمر، آیه ۶۸ به آن بشارت داده شده است. می دانیم که در آیهٔ مزبور به دو نفخه در صور بشارت داده شده است که در نفخهٔ اوّل کُلُّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ بيهوش شدند و در نفخهٔ ثانی قیام کرده، به نور ساطعه از خداوند نظر نمودند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: “ظهور حضرت اعلی نفخهٔ اولی و ظهور جمال قدم نفخهٔ ثانویه است.”

ج - بدایت قیامت

با ظهور حضرت اعلی قیامت موعود بر پا شد و آنچه که طبق حدیث اسلامی قرار بود در پنجاه هزار سال صورت گیرد به یک چشم به هم زدن انجام شد. حضرت عبدالبهاء به این نکته اشاره فرموده اند: “بدایت این یوم مبارک، بدایت قیامت است. نفوسی که حیات ابدیه داشتند، ادراک احساس کرده اند که امروز حُکْمِ خَمْسِينَ أَلْفِ سَنَةٍ دارد. امروز روزی است که آسمان مُنْطَوی شد. امروز روزی است که جبال سیر و حرکت کرد. امروز روزی است که اموات از قبور بیرون آمد. حشر شد. نشر گردید. میزان منصوب شد. صراط ممدود گشت. اَسْرارِ اَرْضِ هُویدا گردید. ابواب جَنّت مفتوح شد. شعلهٔ جحیم برافروخت. اینها جمیع، علائم یوم قیامت است.”

د - مقام مسیح موعود

حضرت عبدالبهاء به مسیح موعود بودن هیکل مبارک حضرت اعلی اشاراتی کوتاه دارند می فرمایند: “مقصود از نبوّات از ربُّ الجنود و مسیح موعود، جمال مبارک و حضرت اعلی است...”

و - موعود قرآن و مهدی موعود

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: “حضرت اعلی روحی که الفدا موعود قرآن است، یعنی قائم و مهدی موعود که بعد از حضرت محمد ظاهر خواهد شد. و صبح روشن افق هدی بودند و مبشر به جمال ابهی...” و نیز می فرمایند: “سؤال از امام دوازدهم نموده بودید... امام دوازدهم حضرت اعلی روحی که الفدا...” و نیز می فرمایند: “... اَمَّا الْإِمَامُ الثَّانِي عَشَرَ، حضرت نقطه اولی بودند و موعود قرآن. در آن کور، امام ثانی عَشَر بودند و در این کور، طلعت اعلی مبشر به ظهور موعود بیان، مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ.”

بنظر می رسد مهمترین مقام حضرت اعلی این است که منادی و مبشر به ظهور حضرت بهاء الله بودند. مقصود از ظهور حضرت اعلی در واقع آماده کردن خلق برای ظهور حضرت بهاء الله است. زیرا وجود خلق، معلق به آن ظهور و این موضوع در تمثیل طلوع صبح و اشراق شمس تشریح شده است و فقط زندگان آن را در می یابند و مردگان چون جمادند و لذا از آن بی خبر مانند. حضرت عبدالبهاء در قسمتی از یکی از خطابات مبارکه می فرمایند: “... جمیع کائنات با وجودی که به این فیض آفتاب، حشر و نشر می شوند، وجودشان از اشراق و طلوع آفتاب است، معذک از این فیض بی خبرند، مگر کائنات حیّه که زنده هستند. کائنات حیّه ملتفت می شوند که آفتاب طلوع کرده...”

(سفینه عرفان دفتر هشتم، ص ۲۲۸ الی ۲۳۵)

قربانی به جهت استقرار رَمَسِ حضرت اعلی در مقرّ ابدی

حضرت عبدالبهاء برای توفیقی که در استقرار رمس مبارک به دست آمده، فرمودند که قربانی لازم است. در این ماجرا احبّای نیریز گوی سبقت از همگنان ربودند و موقّق به تقدیم این قربانی به عدد حروف حیّ شدند. در لوحی می فرمایند:

“ای یاران الهی، در این ایّام نیریز خونریز گشت. نفوسی مقدّسه از یاران الهی جانبازی نمودند و در سبیل نور مبین به قربانگاه عشق شتافتند. از این جهت، چشم گریان است و دل بریان... ای یاران عبدالبهاء در این ایام به حُسن القضاء و تأیید ربُّ السَّمَوَاتِ العُلَى و توفیقِ ملکوت لایّری، هیکل مقدّس حضرت اعلی در جبل کرمل حیفاً، در مقام معلوم استقرار یافت. لهذا قربانی لازم و جان فشانی واجب. احبّای نیریز از این جام لبریز، سرمست شدند و به چوگان همّت گوی سبقت از این میدان ربودند.”

(مکاتیب ج ۱ ص ۲۹۱-۲۹۲)

(سفینه عرفان دفتر هشتم صفحات ۲۴۹ الی ۲۵۹)

عامل اصلی شهادت حضرت اعلی

در مقاله شخصی سیاح، حضرت عبدالبهاء صریحاً میرزا تقی خان امیرکبیر را عامل شهادت هیکل مبارک می دانند. می فرمایند: امیرکبیر علاج قطعی اخیر تصوّر نمود، بدون فرمان پادشاهی و مشورت وزرای دربار رعیت پناهی، به صرافت طبع و صرامت رأی و استقلال تام، فرمان به قتل باب داد.

اما از آنجا که رعایت اصل انصاف از سجایای اهل بهاء است، حضرت عبدالبهاء در نطقی در روز ۱۶ ژانویه ۱۹۱۶ در حیفاً به کفایت او نیز اشاره فرموده و تنها نقطه تاریک زندگی اش را صدور فرمان قتل حضرت باب می دانند. می فرمایند:

"میرزا تقی خان امیر نظام اگر این شقاوت را نکرده بود، آدم باکفایتی بود، دو سال ایران را اداره کرد، کارها نمود. ولی آخر به جزای عمل بدش گرفتار شد. خودش هم گفته بود که: این گرفتاریهای من برای آن است که به این طایفه تعرض کردم. و در موقعی که خواستند او را بکشند گفته بود: به شاه بگو من به جهت خاطر تو از حق و خلق هر دو گذشتم. آخر جزای من این بود؟"

(عهد اعلی ص ۴۳۰)

صرافت طبع: از روی میل شخصی صرامت رأی: استبداد رأی

مناجات

هو الله

ای پروردگار، این عزیزان، ذلیل سبیل تو گشتند و این مه رویان در راه محبت به خون آغشتند. هر سینه ای مانند آینه، پاره پاره گشتند و هر دلی از آب و گل آزاده، شرحه شرحه شده. سرهای بزرگوار در زیر پایهای جهال پایمال شد و خنجر نورانی به خنجر نفوس ظلمانی آزرده گشته و قلوب رحمانی به سهام شیطانی خسته گردیده، این نفوس نفیسه در دست هر خسیسی گرفتار شده و این وجوه نورانی به غبار طغیان مظاهر شیطانی افسرده گشته. ای پروردگار، از آن جام سرشار قطره ای نثار فرما و از آن گلشن فدا نفعه ای به مشام من آر تا منجذب آفاق گردم و سرگشته و سودایی آن جمال پرانوار شوم و جان و روان قربان نمایم و عَلَیْكَ التَّحِيَّةُ وَالْثَنَاءُ

ع ع

(مجموعه مناجات حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحات ۱۱۳ و ۱۱۴)

«... این مظلوم از اوّل ایّام الی حین... کل را به اَعْلَى النّدا به حقّ جلّ جلاله دعوت نمود... و مقصودی جز اعلای کلمه الله نبوده و همچنین نجات خلق، البتّه آن جناب اصغاء نموده اند که چه گفته اند و چه کرده اند... این مظلوم مقصّر، در خاتم انبیاء روح ما سیّوا فداه تفکّر نمایید که چه گفتند و چه کردند... مع آنکه آن حضرت به کلمه توحید دعوت نمودند مع ذلک از علماء اصنام و یهود و نصاری وارد شد بر آن حضرت، آنچه که لوح گریست و قلم نوحه نمود. در حضرت روح تفکّر کنید. آن حضرت جمیع را به بحر عنایت الهی دعوت فرمود مع ذلک علمای یهود و اصنام بر آن حضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش عاجز و قاصر... و همچنین در سایر انبیاء و اصفیاء و اولیاء تفکّر نمایید آیّه مبارکه «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ» و همچنین آیّه أُخَرِ «وَلَقَدْ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ» الی آخرها دو گواهند از برای آنچه ذکر شد. آیا سبب اعراض و اعتراضات چه بود؟ و علّت چه؟ جمیع علمای ایران بر آنند که طلعت موعود یعنی قائم ظاهر می شود و کلمه ای عرض می نماید که نُقْبَايِ اَرْضِ از آن کلمه اعراض می نمایند. و نُقْبَا بهترین خلق روی ارض اند در آن یوم. این کلمه را می گویند و از برای بهترین خلق اثباتِ هزیمت و فرار می نمایند. ولکن در خود گمان توقّف و اعراض و اعتراض و فرار ننموده و نمی نمایند. از این فقره بینش و دانش آن حزب معلوم و واضح است...»

(مأخذ: لئالی الحکمه ج ۱ ص ۲۰۰)

قسمتی از توقیع حضرت نقطه اولی

«... ای مقدّسین بی انصاف، بر خود و توابع خود رحم نمائید... و ملاحظه بکنید، ببینید که اگر کسی از شماها ادّعا کند که امشب در خواب، حضرت صاحب را دیدم، چقدر حرمت آن شخص را مرّعی و منظور می دارید؛ اگر بگوید دیدم در فلان جا ایستاده، زیارتگاه می نمائید و حرمتش را ملاحظه می کنید؛ اما نمی دانم چه واقع شده است که الآن با این حجج واضح و براهین ناطقه، احتمال هم نمی دهید که خودِ حضرتِ مُنْتَظَر، روحی و ما فی علمِ الله فداه بوده باشد و اطاعت سهل است، چگونه رفتار با آن بزرگوار و اصحابش نموده و می نمائید که خود در حبس و اصحابش کلاً در به در هستند...»

(مأخذ: عهد اعلی - زندگانی حضرت باب ص ۳۳۶)

برخی از تأثیرات ظهور حضرت باب

حضرت باب در دوران حیات کوتاه خود، انقلابی روحانی در ایران به وجود آوردند هزاران هزار نفوس پاک و طیب، پیام حضرت باب را قبول نموده و خود را برای آمدن ظهور بعد یعنی حضرت بهاءالله آماده می نمودند. در بیانات مبارکه در این مورد آمده: «... به نفس فرید بر امری قیام فرمودند که تصوّر نتوان. به قوتی قیام نمود که زلزله بر ارکان شرایع و آداب و احوال و اخلاق و رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین و آئین نمود. با وجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت و رؤسای دین، کل بر محویت و اعدام او قیام نمود، منفرداً قیام فرمود و ایران را به حرکت آورد. چه بسیار از علماء و رؤسا و اهالی که در کمال مسرت و شادمانی، جان در راهش دادند و به میدان شهادت شتافتند.» اما چگونه ممکن است در فاصله ای چنین کوتاه، حیات هزاران نفوس چنان تقلیب یابد و از میان مردمانی غرق در اوهام و خرافات و اسیر در دست رهبران فاسد، چنان نفوس مقدّسه ای بپاخیزند و اینگونه اعمال قهرمانانه از خود ظاهر نمایند؟ کلید و رمز این سؤال در شخص علی محمد باب نهفته است.

و در بیانی دیگر مذکور: «حضرتش از حیث جمال و نجابت بی نظیر و در شخصیت ملایم ولی پر قدرت بود. جذّابیت طبیعی آن حضرت با چنان حکمت و درایتی همراه بود که بلافاصله پس از اظهار امر، به شخصیتی بسیار محبوب در سراسر ایران تبدیل شد. تقریباً تمام نفوسی که به لقای آن حضرت فائز می گشتند مجذوب و منقلب می شدند و اغلب زندانبانان و محافظان خود را در ظلّ امر الهی درآورد و چه بسیار نفوس بدخواه را که به دوستان صمیمی تبدیل نمود.»

(مأخذ: کتاب فضائل جلد ۴ ص ۴۷-۴۱)

قسمتی از سخنان حضرت باب در هنگام وداع با حروف حی و عزیمت به مکه

ای عزیزان من، شما حاملان اسم خداوند در این روز هستید. هر یک از شما باید در رفتار و گفتار خود نمایانگر درستی و قدرت و شکوه پروردگارش باشد. هر یک از اعضاء بدن شما باید شهادتی بر علو نیت شما، طهارت حیات، حقیقت ایمان و پاکی اخلاق و فداکاریتان باشد. کلام مسیح را در هنگام وداع با حواریون خود به یاد بیاورید. شما مانند مشعلی روشن هستید که در شبی تاریک بر فراز کوهی بلند شعله ور است. باشد که این نور در برابر چشمان همه مردم بتابد.

ای حروف حی ای مؤمنین من، این روز مقام و درجه اش از هر روزی بالاتر و بلندتر است. شما شاهدان طلوع فجر روز خداوند هستید. کمر همت بر بندید. کوشش کنید که اعمال و رفتار شما دلیل و حجتی بر حقیقت کلام خداوند باشد. روزگاری که پرستیدن او هام کافی به نظر می رسد بسر آمده، روزی فرا رسیده است که در پیشگاه خداوند جز نیت خالص، و اعمال و رفتار پاک و مقدس پذیرفته نمی شود. شما نخستین حروفی هستید که از این نقطه اولی شکل می گیرید. نخستین رودهایی هستید که از چشمه جوشان این حقیقت الهی جریان می یابید. از خداوند بخواهید که هیچ علاقه دنیوی پاکی قلب شما را تیره نسازد. هیچ بستگی خاکی مانعی بین شما و او به وجود نیآورد. و هیچ توجهی به دنیای فانی موهبتی را که شامل حالتان شده از بین نبرد. همت را بلند گردانید تا در جهان دیگر من در مقابل عرش الهی از رفتار و اعمال شما خشنود باشم.

به ضعف و ناتوانی خود منگرید، به قدرت لایزال الهی متکی باشید. آیا او ابراهیم را علی رغم ناتوانیش بر قدرت نمرود پیروزی بخشید؟ آیا او موسی را بر فرعون و لشکریانش چیره نکرد؟ آیا او مسیح را، با آنکه در چشم مردم به ظاهر فقیر و ناتوان به نظر می رسید بر قوای انباشته یهودیان برتری نداد؟ و آیا او نبود که قبایل وحشی و ستیزه جوی عرب را زیر نفوذ مقدس اسلام و محمد رسول الله درآورد. به نام او قیام کنید... و به پیروزی نهایی خود مطمئن باشید.

(مأخذ: پیام بهایی شماره ۲۸۴ ص ۱۰)

رستاخیز

ز دودِ جهل و ظلمت، صحنِ گیتی کافرستان بود

حقیقت کرده رو پنهان

غرور و ظلم و بی دینیِ بلایِ جانِ انسان بود

اساسِ عدل، ویرانه

بشر با مهر، بیگانه

شبِ تاریک و بی فردایِ ایران بود

شبِ یلدایِ بی پایان

... در آن افسرده شب از فضلِ رب، ناگاه

فروغی جاودان از خاوران تابید

به خارستانِ انسانی

ز ابر تیره، دُر بارید

به یمنِ نم نم باران

بیابانِ رشک گلشن شد

جهانِ خاک روشن شد

سحر با لشکر نورش

صبا با نفخهٔ صورش

بساطِ ظلم و ظلمت را بهم پیچید

هیولایِ ستم از شهر غم کوچید

... همایون نقطهٔ اولی

مبارکِ حضرتِ اعلی

همان شاهِ رُسل، آن قائمِ موعود

همان مهدی، دلآرا طلعت معبود
فروغ ایزدی، وان شاه مقصود
ملائک صورتی، عیسی دمی، شاهانه رفتاری
صفا آئین جوانی، آیتی، فرخنده گفتاری
ز کلک اطهرش جاری
به هر دم بحرِ بی پایان
...

بهارِ تازه پیدا شد
جهانِ روح، احیاء شد
در آن فجر نشاط انگیز
پیا شد شور رستاخیز
و خفاشان تاریکی ز موج نور آشفتنند
و مذبح‌حانه کوشیدند
تا این روشنایی را، ز نو تاریک گردانند
سپاه کین و نفرت، لشکری آراست
و دیو ناجوانمردی، ز دهلیز جنون برخاست
سفیرِ نورِ حق را اهرمن آزد
بر او تیرِ ستم بارید
شد از تاریکیِ عصیان، زمین و آسمان پنهان
و شبکورانِ دشمنکام
ز هر ایوان و از هر بام
درون لانه های بسته لغزیدند
خیال آسوده خوابیدند
ندانست این گروه پُشت بر خورشید
که روز محشر است امروز

نمی آید شبش از پی
که گاه روشنائی هاست
و تاریکی دگر یک لفظ بی معناست
هم اکنون بر فراز کرمل، این کوه خدا برپاست
نشانی جاودان از او
فریبا معبدی، جانانه درگاهی
... سحر چون مهر عالمتاب بر این ایوان شورانگیز
درخشد چون طلای ناب
... الا ای رهگذر، مگذر چنین بیگانه زین درگاه
بیا با خاطری آگاه
در این اعجاز ایزد، لحظه ای، لختی تفکر کن
و گر عمر ابد خواهی، مشو راضی به گمراهی
شنو ز الهام، جانا پند
به جمع عاشقان پیوند
که جان حیف است بی جانان
که سر بی اوست بی سامان

«از جناب فرهمند مقبلین»

(مأخذ: خوشه هایی از خرمن ادب و هنر ج ۶ ص ۳۲۷-۳۲۸)